بسم الله الرحمن الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

19/8/94 امارات معتبره - دلیل انسداد - مقدمات - مفاد ادله لا حرج

**دلیل انسداد(مقدمه چهارم:لاحرج)**

یک نکته ای در مورد حدیث معروف «بعثت بالشریعة السمحة السهلة» عرض کنم. بالاجمال اشاره کردم که این حدیث از ادله قاعده لا حرج نیست در مورد بعثت بالشریعة السمحة السهلة دو نکته اول باید روشن بشود آیا این در مقام بیان این هست که این شریعت در مقایسه با شرایع سابق شریعت سمحه سهله است یا بدون جنبه مقایسه را دارد متعرض میشه؟ خیلی شاید روشن نباشد که این بدون مقایسه بخواهد ذکر کند خب اگر در مقایسه با شرایع سابقه مطرح باشد این معناش این نیست که هیچ امر سخت و حرجی ای در این شریعت نیست در مقایسه با شرایع سابق سمحه سهله است حتی ممکن است آن تکلیف حرجی ای که در امت سابق باشه همان تکلیف هم در این امت باشه ولی با یه مرتبه خفیف تر. یا اینکه با تعداد کمتر یعنی تعداد تکلیف های حرجی ای که در این امت هست کمتر از تکلیف های امت های دیگر باشد. یک جهت. حالا منهای این جهت اگر علی وجه الغیر مقایسه ای هم گفتیم اساسا شریعت سمحه سهله مراد به نحو انحلالی هست یعنی تک تک احکام شریعت ملاحظه شده است یا من حیث المجموع؟ این چیزی بود که جلسه قبل اشاره کردم. بیشتر از اینی که بگوییم سرجمع این یک شریعت سهله ای هست این ازش استفاده نمیشود همینه که خیلی ظهور ندارد منهای حالا روایت های دیگر به فرض آیه شریفه ما جعل علیکم فی الدین من حرج استفاده میشه که تک تک احکام به خصوص با توجه به تطبیقاتی که در روایت قرار داده شده و اینکه نفی احکام حرجی را به آیه قرآن نسبت داده شده و میگوید یعرف هذا و اشبهه من کتاب الله خب با توجه به اینها این ظهور این آیه شریفه این است که در تک تک موارد. ولی بعثت بشریعه السمحه السهله اگر منهای آیات ملاحظه بکنیم خودش دلیل نیست بله با توجه به آیات آن هم ظاهرا همان مفاد آیات را می خواهد بیان کند.

خب این یک نکته. نکته دیگری که در روایت ابی بصیر تعبیر شده است که خلاصه فأنّ الدّین لیس بمضیَّق یا مضیِّق اونی که مضیِّق می خونه فان الله عزوجل یقول ما جعل علیکم

فی الدین من حرج. و شبیه این در تفسیر ابن عباس از آیه قرآن هم وارد شده است. ابن عباس در ذیل آیه قرآن اینجوری تعبیر کرده است: ابن عباس ما جعل علیکم فی الاسلام من ضیق هو واسع در تفسیر این آیه اینجور تعبیر فرموده است. آیا این هو واسع معنایش چی هست؟ آیا هو واسع این هست که تک تک احکامی که در اینجا هست حرجی نیست؟ یا لیس بمضیِّق مراد این هست که ناظر به این است که تک تک احکام شریعت یا اینکه نه این دین دین من حیث المجموع را ملاحظه کرده است. گفته این دین دین سختی نیست دین ساده ای است به نظر میرسه خود لیس بمضیَّق استفاده اینکه به نحو انحلالی ملاحظه شده است ازش به دست نمی آید. در روایت تعلیل آورده شده است میگوید دین مضیَّق نیست چون خداوند نفی حرج کرده است. اگر ما نفی حرج را گفتیم در بیشتر از واجبات ظهور ندارد. از خود لیس بمضیَّق هم بیشتر از این استفاده نمیشود. چون شارع مقدس واجبات حرجی را مرتفع کرده است و در این دین واجبات حرجی قرار نداده است این دین دینی است که واسع شده. یعنی می تواند واسع بودن دین حالا یا بالمقایسه باشه با ادیان سابق یا من حیث المجموع ملاحظه شده باشد امثال اینها که همین مقدار که واجبات حرجی نباشد باعث شده است که من حیث المجموعی که در دین باشه خلاصه صحه داشته باشه و امثال اینها.

این مضیِّق خواندن شاید کسی مضیِّق بخواند ظهورش در انحلالی بودن بیشتر باشه. یعنی در این شریعت تضییقی متوجه متکلّفین نمیشود که کأن اطلاقش این هست که نه در واجبات و نه در محرّمات ولی عبارت ظهورش در این نیست که مضیِّق خوانده بشود امثال اینها. حالا عمده قضیه این هست که آن اشکالی را که اینجا طرح کردیم که این اشکال را عرض کردم به دو بیان می شود بیان کرد. یک بیان اینکه بگوییم مشکل مشکل تخصیص اکثر هست. اکثر احکام شریعت یک ضیقی در آن وجود دارد یک سختی و یک کلفَتی در آن وجود دارد یک بیان.

یک بیان این هست که نه اکثر تکلیفات ضیق دارد احکام شاقّه ای در شریعت وجود دارد ولی ما جعل علیکم فی الدین من حرج این کأن لسانش این هست که

هیچ حرجی قرار داده نشده است گویا کأن بگوییم این لسان آبی از تخصیص هست و تخصیص بردار نیست اینجوری بیان کنیم.

برای اینکه این مطلب توضیح داده بشود مقدمتا یک بحثی باید روشن بشود. اصلا حرج یعنی چی؟ در لغت من فرصت نکردم بطور مفصل لغت را ببینم بعضی ها حرج را به ضیق تفسیر کرده اند و بعضی ها حرج را مراتب شدیدتری از ضیق دانسته اند. ابن اثیر در نهایه گفته الحرج فی الاصل الضیق و یقع علی الاثم و الحرام،این فی الاصل یعنی در اصل لغت یعنی بعضی از واژه ها هست یک معنای اصلی در لغت داشته بعد به تناسب آن معنا در معنای دیگه هم اطلاق شده است. ممکن است این معنای دوم هم معنای حقیقی هم باشه ها ولی معنای حقیقی طولی این اصل بودن معناش این نیست که حتما یک معنا دارد نه ممکن است دو تا معنا داشته باشد. که یک معنای آن ضیق باشد و یک معناش به اعتبار آن معنا یک اشتراک لفظی اصلا باشه ولی اشتراک لفظی ای که معانیش با هم دیگه مرتبط باشند و به هم دیگه چیز باشند البته اینجا این مطلب را گفتم این مطلب را بگویم این عبارت کتاب معجم مقاییس اللغه این را بعضی ها تصور کرده اند که ایشان مثلا در مواردی می گوید یک معنا بیشتر ذکر نمی کند. میگوید اصلٌ واحد، معناش این هست اینجا گاهی اوقات تصور شده ایشان می خواهد بگوید همۀ مشتقات این به یک معنای واحد است. مشترک معنوی هست در حالی که از عبارت ایشان این استفاده نمی شود. معجم مقاییس اللغه می خواهد یک مبنایی دارد ایشان می گوید که معانی مختلف یک اصل و فرع دارد. مقیاس لغت یعنی آن معنای اصلی که از آن معنای اصلی معنای فرعی متفرّع شده است. شروع بحث که اصلا مقدمه اش که شروع می کند می گوید فللغه العرب مقاییس صحیحه و اصولا یتفرع منه فروع. این اصول و فروع ظاهرا مراد این هست یک معنای اصلی هست که این به ملاحظه این معنا معناهای دیگر هم متولّد شده است و این معناهای دیگر می تواند اصلا معنای حقیقی باشه اون هم اشتراک لفظی باشه. ولی با توجه به آن معانی این معانی خلق شده است در طول این معنا. این است که بین این همه معانی این خط وحدت بخش همه این معانی هست و اینها را به هم

دیگر ارتباط بخش این معانی است. این فی الاصل الضّیق هم ممکن است یک همچین معنایی دارد آن معنای اصلی اش ضیق است و این به اعتبار آن معنای اصلی بر اسم و حرام هم اطلاق شده ممکن است اطلاقش هم این باشه که اصلا مراد اسم و حرام باشد.

سوال: .... معنای مجازی است؟

پاسخ: نه حقیقی است. معنوی هم نیست مشترک لفظی است. نه تنها مجاز نیست مشترک معنوی هم نیست. مشترک لفظی ممکن است باشد ولی مشترک لفظی ها دو قسم داریم مشترک لفظی هایی که بی ارتباط با هم دیگر باشند و مشترک لفظی هایی که یکی از آنها به اعتبار دیگری. حالا به طور نمونه این مطلب را عرض کنم ببینید کلمه ضرر به معنای نقص است. ضریر به معنای نابینا است. ضریر به معنای ناقص نیست ضریر به معنای خصوص نابیناست ولی به اعتبار اینکه یک قسم خاصی از نقص یک نقص بارزی دارد به این اعتبار نابینا را ناقص، خودمون تعبیر عاجز در فارسی می کنیم به من عاجز کمک کنید، عاجز یعنی نابینا.به اعتبار اینکه نابینا عاجز هست و ناتوان هست به نحو ولو وضع تعینی کلمه عاجز در خصوص نابینا حقیقت شده در خصوص و نه در جامع ولی این به ملاحظه آن معنای اولیه است یعنی آن معنای اولیه منشأ این معنای ثانویه شده است و این، حالا بگذریم.

سوال: معناش حاج آقا آن معنای اصل انتزاعی است یا در استعمال عرب اصیل بوده است؟

پاسخ: ممکن است بوده باشد. هنوز هم ممکن است باشد. از اول به این معنا بوده است. ولی اصلا ضرر به معنای نقص و آسیب باشه و بعد به اعتبار اینکه یک آسیب خاص مشخص تر بوده است و واضح تر بوده است در این معنا هم یک وضع تعینی پیدا کرده است به معنای محجور شدن آن معنای اصلی نیست.

سوال: نه می خوام ببینم خود آن صاحب معجم مقاییس اللغه این یک سیر تطور تاریخی را برای لغت در نظر گرفته؟

پاسخ: نه نه بر معجم مقاییس اللغه این گونه نیست. نه همین الآن میگوید از معانی مختلفی که مثلا ده تا معنایی که دارد این ده تا معنا یک جهت مشترک دارند اما اینکه چطوری و از کجا به هم دیگر رسیده اند در آن معنا هم نیست. می خواهد بگوید این معانی مختلفی که واژه ها دارند این معانی بی ربط نیست. این معانی حلقه اتصال دارند اینها یک زنجیره ای اینها را به همدیگر متصل می کند. در صدد به دست آوردن آن زنجیره اتصالی است.

سوال: اتصال از استنباط خودش است؟

پاسخ: بله استنباط خودش است. ولی بر اساس معانی مختلفی که خود ابن فارس که مؤلف معجم مقاییس اللغه هست المجمل هم تألیف ابن فارس است. معجم مثل کتاب های لغوی دیگه است. آن در واقع معانی مختلف، این یک چیزی هست با پذیرش معانی لغوی که معانی مختلفی داریم. نه با انکار آن معانی. می گوید که معانی مختلف داریم ولی این معانی مختلف اصل و فرع دارند.

سوال: معانی حقیقی و مجازی آنجا نیست؟

پاسخ: نه اصلا به بحث حقیقت و مجاز ربطی ندارد. همه اش هم حقیقت است و متعدد هم هست و این فرق دارد با مبنایی که آقای مصطفوی در التحقیق دارند. آقای مصطفوی در التحقیق مدعی هست که اینها مشترک معنوی هستند و تمام ریشه ها فقط یک معنا دارد. حالا مقاییس اللغه که یک معنا قائل نیست گاهی اوقات می گوید این دو معنا دارد سه معنا دارد حالا اون جهتش که یک بحث حتی در جایی که من عرضم این هست حتی اگر یک معنا هم باشه مرادش این نیست که این معانی مختلف معانی مشترک معنوی هست و اینها . این یک چیز در پرانتز بود.

ادامه نهایه می گوید و قیل الحرج اضیق الضّیق. یک مرتبه شدیده ضیق را حرج می گویند. مرحوم علی ابن ابراهیم هم در تفسیرشان می گوید الحرج الّذی لا مدخل له و الضّیق ما یکون له مدخلٌ و الحرج الاثم. این حرج دو معنا دارد. یک معنا اینکه به معنی اثم هست که از بحث ما خارج است. یک بحث این هست که فرق

بین حرج، آن مرتبه شدیدی که نمیشود ازش فرار کرد ضیق، اصلا ضیق ببینید اصل این یک جنبه حسی دارد. یک جایی شما یک راه که میرید یک موقعی راه بسته است نمی توانید ازش خارج بشوید کاملا بن بست است. یک موقعی هست نه بن بست نیست یه مقداری تنگ است. این تفاوت این دو تا را این شکلی باید گفت. یعنی در واقع بازگشت به این می کنه که حرج مرتبه شدید از ضیق هست و امثال اینها البته مراد از ما لا مدخل له این نیست که اصلا انسان ازش نمی توند فرار کند جنبه مالا یطاق و امثال اینها هست آن یکنوع در واقع شاید ادعائا به دلیل اینکه مراتب شدید هست کأن آدم نمیتوند ازش عبور کند این است که عرفا ما لا یطاق گاهی گفته می شود. آن چیزی که خیلی سنگین باشد، یک زمانی من نمی تونم این کار را بکنم نمی تونم یعنی اینکه انقدر سخت است که کأن عرفا نمی توانم در مورد او اطلاق بشود. خب این یک تعبیر

آقای مکارم ایشان اشاره کرده اند که ایشان می گوید حرج به معنای ضیق هست در لغت میگویند ازسه تا روایت هم این معنا استفاده می شود. یکی از روایت انّ الدّین لیس بمضیِّق، مضیَّق استفاده می شه حرج به معنای ضیق است این خیلی روشن نیست که میگوید دین مضیق نیست دین واسع است چون خداوند حرج را نفی کرده است این عرض کردم خیلی روشن نیست که بخواهد تفسیر کند که حرج همان ضیق هست و امثال اینها تفسر لغوی نمی کند. عمده اش این یکی. یکی روایت دیگری که ایشان می گوید حرج به معنای ضیق هست روایت قرب الاسناد هست. بله ما جعل علیکم فی الدّین من حرج یقول من ضیقٍ. روایتی از مصعده ابن صدقه است ما جعل علیکم فی الدین من حرج یقول من ضیق خب این یکی خب این خوب است. یکی دیگه هم روایت زراره است که گفته الحرج الضّیق. ولی یک روایت دیگری در اینجا هست که ایشان خب آن زمان ها برنامه های کامپیوتری نبود که همه روایت ها را بشود جمع آوری کرد یک روایت دیگری هست که ایشان به آن برخورد نکرده اند. آن روایت صحیحه برید عجلی است. قال قلت لأبی جعفر علیه السلام آیه شریفه را می آورند و توضیح

می دهند می گوید و لم یجعل الله تبارک و تعالی فی الدین من حرج فالحرج اشدّ من الضیق. به نظر می رسد که این روایت ها معارض نیستند اینها جمع عرفی دارند. آن این است که اینکه گفته الحرج الضّیق می خواهد بگوید که حرج از سنخ ضیق است نه کل ضیق. یعنی مرتبه ای از مراتب ضیق حرجی هست در مقام بیان اینکه حرج و ضیق مترادف هستند نیست. به تعبیر دیگر فالحرج اشدّ من الضِق اظهر هست از نظر اینکه اشد مراد از ضیق نیست با آن روایتی که گفته الحرج الضّیق و در نتیجه این شکلی البته یک نوع جمع دیگری هم دارد و آن جمع چیزی هست که خود آقای مکارم بهش ملتزم شدند. ایشان می گویند حرج لغتا ضیق است ولی مرادش در آیه خصوص ضیق خاص است. در آیه حرج مرتبه شدیده الضیق هست مطلق ضیق نیست و اگر این باشد این هم یک نوع جمع عرفی دیگر در روایت هست فالحرج اشدّ من الضّیق یعنی آن چیزی که حرجی که در آیه شریفه اراده شده است اشدّ من الضّیق است. آن نکته ای که وجود دارد روایت زراره در مورد این آیه نیست اصلا. در ذیل آیه تیمم است. البته روایت قرب الاسناد در ذیل همین آیه است ولی روایت زراره ذیل آیه تیمم است که گفته الحرج الضّیق. ممکن است مثلا بگوییم که ایشان بخواهد بگوید الحرج الضّیق معنای لغوی حرج را دارد تفسیر می کند فالحرج اشدّ من الضّیق تفسیر مراد در خصوص آیه ولی من فکر می کنم اینجور نیست. عمدتا اینها را که کنار هم بگذاریم الحرج الضّیق می خواهد بگوید حرج مرتبه ای از ضیق هست از سنخ ضیق است یعنی از جنس دیگه نیست اما اینکه به همه افراد ضیق هم حرج اطلاق می شود خیلی ظهور قوی در این معنا ندارد. به قرینه آن روایتی که گفته است الحرج اشدّ من الضّیق ازش این معنا استفاده می شود.

آقای مکارم با وجود اینکه میگویند لغتا این معنا است میگویند ولی از مجموع قرائن استفاده میشود که حرج در آیه شریفه یک معنای خاصی دارد. خیلی توضیح نداده اند که از کجا این معنا استفاده می شود. ایشان می گوید که حرج ما یلزم منه مشقهٌ شدیده لا یتحمّله الناس عادهً فی مقاصدهم. بعد تعلیلاتی که آورده

است این تعلیلات خیلی من متوجه نشدم آخه یک مشکلی در باب حرج وجود دارد آن این است که بعضی ها گفته اند اگر حرج مراد مطلق ضیق باشد اگر حرج مطلق ضیق باشد این مشکل ما است مطلق ضیق که حتما در شریعت وجود دارد اصلا تکلیف یک نوع ضیق هست یک کلفَتی است. این معناش این هست که کلا تکالیف باید مرتفع بشود. و این است که، یا لا اقل اکثر تکالیف یک نوع ضیقی در آن وجود دارد و امثال اینها ولو به نسبت بعضی از مکلّفین این تضییقی درش وجود دارد. این است که بعضی ها به این قرینه گفته اند که مراد از حرج منفی مرتبه خاصه ای از حرج هست و چون این مرتبه خاصه برای ما روشن نیست ما باید به قدر متیقّن آن تمسک کنیم و قدر متیّقن آن مرتبه ما لا یطاق است. بیش از ما لا یطاق را نمیشود از آیه قرآن استفاده کرد و امثال اینها. آقای مکارم اینجا فرموده اند که با دقت نظر معلوم می شود که نه، این مرتبه ای که در آیه مراد هست این را می شود تعیین کرد. هیچ توضیح نداده اند که چگونه استفاده می شود اصل مدعا را بیان کرده اند لکنّ الحق کما یظهر بعد اعمال النّظر امکان تعیین هذه المرتبه و هی ما یلزمُ منه مشقهٌ شدیدا لا یتحملهَ الناس عادتا فی مقاصدهم فانّها القدر المسلّم من ادلّه النفی الحرج او انّ القدر المسلّم خروجه منها هو مادون هذه المرتبه. کما یشهد به روایت عبد الاعلاء مولا آل سام الوارده فی حکم الجبیره و کذا غیرها من روایات الباب. این تقریبات اینکه قدر مسلم خروج مادون هذه المرتبه کأنه اصل اطلاق را پذیرفته اند می گویند که این اطلاق به اصطلاح باید مقداری که خارج است به قدر متیقّن چیز کرد. در حالی که اشکالی آنها این است که از اول یک قرینه متصله ای کنار آیه بوده که این قرینه متصله منشأ اجمال آیه می شود. دیگر اطلاق ندارد. نه اینکه اطلاق دارد و می خواهد بگوید تمام مراتب حرج و ضیق را، یک قرینه متصله ای کنار آیه بوده ما این قرینه متصله را نمی دانیم اینجا دیگر اطلاق ندارد نمی شود گفت که قدر المسلم خروجه منها چه معنا دارد؟ یا اینکه قدر المسلم من ادله النفی الحرج این معنا هست خب این را باید روشن کند آن آقایانی که چیز کرده اند یک مقداری اینها توضیحاتش من ادامه یک بحث هایی دارد که من خیلی متوجه نشدم. بگذریم

به نظر می رسد که اصلا لغتا معنای حرج همین هست که ایشان بهش اشاره می کنند. حرج لغتا کما اینکه فقها معمولا حرج را به این معنا گرفته اند به اعتبار معنای لغوی حرج، حرج آن چیزی است که لا یتحمّل عادتا، که انسان و به خاطر همین به اسم هم حرج گفته شده است. اسم یعنی آن چیزی که ممنوع است حرج یعنی آن چیزی که انسان از آن مخلصی ندارد. گریزراهی ندارد. همان معنایی که تفسیر علی بن ابراهیم معنا کرده است امثال اینها نمی تواند از آن بیرون بیاید. این چیز که لا یتحمّل عادتا هست که عرفا می شود در مورد او حرج اطلاق کرد. خب اگر این معنا را برای حرج کردیم حالا یا این معنا را ذاتا گفتیم لغتا حرج به این معناست یا اینکه گفتیم مراد از این در آیه شریفه این معنا است جوری که آقای مکارم اشاره می فرمایند که حالا، این اگر باشه بحث تخصیص اکثر به اون معنا پیش نمی آید. تخصیص اکثر چون این مقدار خلاصه تخصیص اکثر نیست.

بله باز هنوز یک سری تکالیفی وجود دارد که آن تکالیف حرجی هست. جهاد واقعا حرجی هست انسان باید خودش را به کشتن بدهد و از این حرج بالاتر چه چیزی هست که وجود دارد. پس بنابراین اون تقریب اول که تقریب تخصیص اکثر هست تقریب قابل توجهی نیست اگر تقریبی بخواهیم بیان کنیم این تقریب کثرت تخصیصات و اباء این آیه اباء این روایت از این مقدار تخصیص،

این نکته را هم بگم یک موقعی ما بحث می کنیم که باز به معنای اباء از تخصیص می گوییم یک موقع اینجوری است یک موقعی نه اباء از تخصیص نمی گوییم میگوییم که ما جعل علیکم فی الدین من حرج یعنی اینکه ما هیچی حرج بر شما قرار ندادیم. اگر حرج مقدار کمی باشد که عرفا کالمعدوم باشد تجوّزا می توانیم بگوییم که اصلا کأنّ انجام ندادیم. استیعاب عرفی نفی الحرج اگر ثابت باشد. ولی اگر ما گفتیم نه میزان موارد تکلیف حرجی انقدر نیست که بشود عرفا بگوید اصلا حرج بر این شیء قرار داده نشده است. بخصوص اگر از جهت کیفی بگوییم بعضی از حرج ها به دلیل شدتی که آن حرج دارد این باعث می شود که این را دیگه نشه گفتش که ما جعل علیکم فی الدین من حرج. گاهی اوقات از جهت کمی

مقدار تکلیف حرجی انقدر کم نیست که خلاصه نشه نفی حرج را عرفا نسبت داد گاهی اوقات از جهت کیفی شدت آن تکلیفی که هست انقدر آن تکلیف مهم است که با وجود جعل آن تکلیف نمی شود به اصطلاح تکلیف حرجی را گفت منتفی است. به هر حال اگر اینگونه مطالب را آوردیم و گفتیم که از جهت کیفی یا از جهت کمی تکالیف...

سوال: حاج آقا در ابتلاء تکیلف هم تأثیر دارد. که چقدر تکلیفی است که خیلی ضروریه و مبتلابه عامه مردم یه موقعی تکلیف هست که ما کمتر...

پاسخ: خب این هم درسته.

حالا می خواهم بگویم اگر ما اصل این شبهه را گفتیم یک شبهه قابل توجهی است مقدار تکالیف حالا من این را خیلی نمی خواهم دنبال کنم که آیا واقعا از جهت کمی یا کیفی در حدی هست که عرفا نشود این ها را نفی کرد؟ اگر اصل تقریب یک تقریب قابل توجهی باشد اونوقت باید به راه حل های دیگری که اینجا برای حل این مشکل حالا چه به آن تقریب اولی که نفی حرج بیان شده است بپردازیم چه به آن راه حل دومی که وجود دارد به آن بپردازیم. یک تقریبی در، یک چهار پنج وجه آقای مکارم بیان کرده است آن چهار پنج وجه باشه فردا درباره ش توضیح می دهم. یک تقریبی هم آقای بجنوردی دارند که یک مقداری شبیه به آن را در کلام آقای مکارم هم هست البته ظاهرا آقای مکارم اینها را می نوشتند کتاب آقای بجنوردی اصلا چاپ نشده بوده و اینها به هم دیگه ناظر نیستند ولی یک مقداری مشابهت هایی بین بعضی از فرمایشات اقای بجنوردی و فرمایشات آقای مکارم وجود دارد حالا عرض می کنم بعدا در موردش بیشتر توضیح می دهم. اقای بجنوردی اولا اصل اشکال را که مطرح فرموده اند درست توضیح نداده اند که اشکال چیست. من عبارت را می خوانم. ایشان میگوید: (نعم ههنا اشکالٌ معروف و هو انّه لا شک فی وجود الاحکام الشاقّه فی هذا الدین الحنیف کالجهاد و عدم جواز الفرار عن الزحو و الصّوم فی شهر الرمضان خصوصا فی ایام الصیف و امثال ذلک هی احکام التی هی شاقّه علی نوع

المکلفین) خب حالا تکالیف شاقه دارد مشکل چیست خب تخصیص بزند. اگر این هست خب تخصیص خورده نسبت به اینها. این تقریب بالاخره باید به یکی از این تقریبات قبلی یا باید بگوییم که انقدر زیاد است که تخصیص اکثر پیش می آید، یا باید بگوییم که نه، این آیه ابا از تخصیص دارد. یا به تقریب اخیری که ما عرض کردیم اون اینکه ابا از تخصیص ندارد ولی ابا از تخصیص به آن معنای حقیقی ندارد این استیعاب از آن استفاده میشه. باید یا استیعاب حقیقی باشد یا استیعاب عرفی. مثلا در اینجا تکالیف شاقه مقدارش انقدر کم نیست که استیعاب عرفی بشود به نحو استیعاب عرفی نفی الحرج را قائل شد. حالا بعد منهای حالا اینکه حالا تقریب را چطوری بیان کرده اند یک پاسخی داده اند این پاسخ خیلی ابهام دارد که از جهت فنی این پاسخ چه شکلی درست می شود یعنی چی می خواهند بگویند یعنی مراد ایشان اصلا روشن نیست که چی می خواهند بگویند. در کلام مرحوم مکارم خب مراد کاملا روشن تر است که چی بیان می کنند حالا من بیان ایشان را می آورم بعد دو سه جور تفسیر می شود کرد عرض می کنم که یکی از آنها مطابق با بیانی هست که اقای مکارم بهش اشاره فرموده اند. ایشان می گویند که گاهی اوقات مصلحت فعل یا مصلحت ترک به حدی است که اگر مقداری اهمیت دارد که شارع اگر این تکلیف را جعل نکند خلاف امتنان است. این آیه شریفه در مقام امتنان هست و چون در مقام امتنان هست گاهی اوقات که مصلحت یا مصلحت نوعیه یا مصلحت شخصیه انقدر زیاد باشد این شارع مصلحت نوع را ملاحظه می کند و تکلیف را بر می دارد. ایشان تعبیرش این هست حالا عباره اخری اش را بخوانم و بعباره الاخری «**رفع الاحکام الحرجی** **او عدم جعلها یکون من باب الامتنان و اللطف فاذا کان الرفع عدم الجعل خلاف الامتنان و خلاف المصلحه الشخصیه او النوعیه فلا بدّ و ان یجعل ذلک الحکم و لو کان فیه ضی**ق**ٌ و عسرٌ و الا تفوت تلک المصلحه الشخصیه او** **النوعیه و هذا خلاف المقصود. »**

بعد یک مقام ثبوت دارد یه عبارت بعدی هم دارد در مقام اثبات که بعدا در مورد آن مقام اثباتش هم صحبت می کنیم یک تقریب این هست که ما بگوییم اصلا چون آیه در

مقام امتنان هست حرجی که ارتفاع آن حرج امتنانی هست آن حرج را شارع نفی کرده است بنابراین مواردی که تکلیف حرجی وجود دارد این از باب تخصص است. اصلا تخصیص نیست. بنابراین تمام مشکلات حل می شود اگر مشکل تخصیص اکثر. پس بنابراین اصلا در اینجا تخصیصی وجود ندارد. اگر مشکل نمیدانم حالا به همون تقریب تخصیص اکثر هم که اونم هیچی. پس بنابراین اصلا تخصیصی در اینجا وجود ندارد که این مشکل را مرتفع می کند. این یک بیان.

یک بیان دیگر این هست که نه این آیه اینجور نیست که ابا از تخصیص داشته باشد آن تکالیفی که به اصطلاح در جعل آنها لطف و امتنانی باشد نسبت به به آنها ابا از تخصیص ندارد مانعی ندارد اگر یک چیزی باشد که در واقع شارع در جعل آنها امتنانی نسبت به مکلفین نباشد خب عیب ندارد. در واقع نسبت به تکالیفی در وجود آن تکالیف لطف و امتنان نیست ابا از تخصیص دارد ولی نسبت به غیر از آنها نمیشود تخصیصش زد. آقای مکارم اینجوری آیه را معنا می کنند. به اصطلاح که این آیه کأنّ چون مطابق مصلحت هست مطابق امتنان هست بنابراین آیه می شود آن را تخصیص زد. ایشان تصریح می کند از باب تخصیص است ولی تعبیرشان این هست وجهی که خودشان انتخاب می کنند، حالا عبارتش بماند وقت دیر است.

ایشان می فرماید که این آیه شریفه نه از مواردی است که اصلا نمی شه تخصیصش زد نه از مواردی است که به هر مخصصی بشود تخصیصش زد. اینکه اصلا نمیشود، نه مواردی که جعل تکلیف مطابق امتنان باشد نسبت به اینها می شود تخصیص زد. مواردی که جعل تکلیف مخالف امتنان باشد اینها را نمیشود تخصیص زد این حالت بینابین این آیه دارد. نه به نحوی است که ابا مطلق از تخصیص داشته باشد نه اینکه کاملا به هر مخصصی بشود تخصیصش زد این یک حالت بینابین دارد. و این حالت بینابین بنابراین می شود تخصیص زد. حالا چطور این حالت بینابین را ایشان تفسیر کرده این را حالا من یک توجیهی برایش عرض می کنم که این توجیح، و اینکه چرا اصلا این را از باب تخصیص می گیرید؟ چه اصراری دارید که این تخصیص باشه. این عبارت مرحوم بجنوردی را میشود حمل

کرد بر تخصص ما بگوییم اصلا چون آیه در مقام امتنان است امتنانی بودن آیه به منزله قرینه متصله است برای اینکه تکالیفی را که در ارتفاعش امتنان به مکلف است آن تکالیف را ناظر است. بنابراین آن تکالیفی که ارتفاعش امتنان نیست آن اصلا ناظر بهش نیست. حالا این را من یک توجیهی حالا مراد آقای مکارم این هست یا نیست به یک معنایی می خواهم این عبارت را معنا کنم که به یک معنا تخصیص باشه و به یک معنا تخصص باشه حالا در بعضی موارد نه به این معنا در بعضی موارد تخصیص باشه در بعضی موارد تخصص باشه تا حالا بعد بعدا در موردش صحبت می کنیم.

سوال: این بحث غلبه بر مواردی که بر غالب مردم حرجی است آنها نمیشود یکنوع جمع دیگری کرد که حاج آقا در محرمات می فرمایند؟ مثلا در جهاد چون اصل جهاد با حرج است دیگر. این قطعا ناظر هست به وجوب جهاد ولو در صورت حرج.

پاسخ: نه حاج آقا من دیشب هم باهاشون صحبت می کردم ایشان میگفتند که کی گفته این أبی از تخصیص است نه أبی از تخصیص هم نیست. اصلا نه لسانش أبی از تخصیص هست نه هیچ اشکالی هم ندارد تخصیص می زند ایشان اصلا می گفتند لسان أبی از تخصیص نیست مشکل و آن هم آن بحثی که آنجا دارند این است که کجا تخصیص بزنیم و کجا تخصیص نزنیم.

سوال: (..) تخصیصش این باشه؟

پاسخ: نه آن یک بحث اثباتی مرحوم بجنوردی دارد میگوید جایی که در غالب موارد، همان بیانی که کردیم مرحوم بجنوردی هم دارد بحث اثباتیش را آنجوری مطرح می کند حالا اینکه از جهت فنی مرحوم بجنوردی حالا کلامشان را ببینید خیلی غیر فنی بحث کرده است. اصلا پرداختش را به صورت یک بحث علمی فنی نمیشود درست چیز کرد. می گوید ثبوتا اینجور اثباتا اینجور یک تفصیلاتی دارد چرا این تفصیلات نه بحث ثبوتیش روشن هست ایشان چه می خواهد بگوید نه بحث اثباتیش روشن هست که چرا این گونه بیان را طرح کرده و اینها را چطوری جفت

و جور کردنش میشه که چیز کرد نه اینکه نشه کلام را صدر و ذیلش را با هم دیگه مرتبط دانست ولی توضیحش خیلی غیروافی است خیلی غیر وافی است و به راحتی نمی شود از مجموع مطالب ایشان یک مطلبی را به صراحت به ایشان نسبت داد. حالا فردا یک توضیحاتی در موردش بدهم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد